

# نقش عوامل سیاسی در تجارت جهانی نفت

نویسنده: علی م. جیده

ترجمه: همایون امینی

بدهد، سازمان‌های نظم دهنده دیگری در صحنه ظاهر خواهند شد. عامل سیاسی در بازار نفت، تنها به نقش کشورهای تولید کننده و شرکتهای نفتی محدود نمی‌شود. نفت و سیاست در کشورهای مصرف کننده صنعتی با یکدیگر آمیخته‌اند زیرا نفت برای مقاصد نظامی و اقتصادی يك كالای استراتژیک است. اندکی پس از جنگ جهانی اول ژرژ کلمانسو گفت که «يك قطره نفت به ارزش يك قطره خون است». لرد کرزن افزود که نسل آینده خواهد گفت «متفقین سوار بر موجی از نفت بر پیروزی رسیدند». درك زود هنگام وینستون چرچیل از این نکته منجر به خریداری سهام عمده شرکت ایران - انگلیس (در حال حاضر بریتیش پترولیوم) گردید. و این وینستون چرچیل بود - همچنانکه سال گذشته در همین سال نایب رئیس شرکت بریتیش پترولیوم به یاد ما آورد - که در سال ۱۹۱۲ بالحنی محکم به لرد فیشر دستور داد: «شما موظفید که نفت پیدا کنید؛ نشان دهید چگونه میتوان با هزینه کم آنرا انبار کرد، چگونه می‌توان در زمان صلح بطور مرتب و ارزان آنرا خرید، و در زمان جنگ با اطمینان کامل به آن دست یافت». مادامی که وابستگی جنگ به هواپیماها، ناوها، تانکها، و وسائل حمل و نقل موتوری با موتورهای درون سوز ادامه داشته باشد، نفت به عنوان يك كالای استراتژیک با اهمیت قابل ملاحظه بشمار خواهد رفت. مواد نفتی برای مصارف غیر نظامی نیز استراتژیک است زیرا اقتصادهای مدرن و شیوه‌های جدید زندگی در صورت کمبود عرضه، الزاما دچار وقفه میگردد.

بطور خلاصه، بدلائل نظامی و غیر نظامی يك جنبه امنیتی برای نفت وجود دارد و بدین خاطر، امور سیاسی مطمئنا به دخالت در نفت ادامه می‌دهد. سرانجام توجهات اخیر در باره محیط زیست يك عامل سیاسی مهم و جدید را در موضوع انرژی و همچنین در امور نفتی، به میان می‌کشد. محیط زیست بطور ناگهان بصورت يك موضوع در سیاستهای ملی، منطقه‌ای و جهانی درآمده است. در غرب، رهبران سیاسی از آقای بوش گرفته تا خانم تاچر، پوششی از رنگ سبز بر بیانات سیاسی خود می‌کنند. انرژی و الودگی محیط زیست شبیه به ارتباط بین انرژی و امور سیاسی است، و این پیوندها در دهه‌های آینده احتمالا خیلی بیش از آنچه تاحال وجود داشته است، دارای اهمیت خواهد بود. تمامی این عوامل بر الگوی تقاضا برای فرآورده‌های نفتی، عرضه نفت و قیمت آن تاثیر بسزایی خواهد داشت. من بقدر کافی در حمایت از این ترسخن گفته‌ام که موضوع سیاست و نفت تنها مساله دخالت يك کارتل در عملکرد نیروهای رقابتی بازار نیست. بعضی مسائل در زمینه نفت ذاتا «سیاسی» است، ولی من قادر به بیان این موضوع از تمام جنبه‌های آن نیستم. اطمینان دارم شما انتظار دارید صحبت را بر ابعاد سیاسی نفت در کشورهای تولید کننده و در مورد ارتباط آنان با یکدیگر متمرکز کنم. اجازه بدهید اکنون به این مطالب بپردازم.

## سیاستهای داخلی

اغلب کشورهای صادر کننده نفت در جهان سوم، بخاطر کسب ارزش خارجی و جهت بودجه دولت، شدیداً به درآمدهای نفتی وابسته هستند. در برخی از این کشورها، درآمدهای نفتی، بیش از ۸۰ یا ۹۰ درصد از دریافت‌های ارزی و یا درآمدهای دولت را تشکیل میدهد. به این دلیل، نفت رابطه بالقوه‌ای با زندگی هر فرد در کشور دارد زیرا سطح فعالیت‌های اقتصادی، استانداردهای زندگی، نظام رفاه اجتماعی، عرضه کالاها و خدمات شدیداً به درآمد نفت وابسته است.

دولت نیز مانند مجموعه اقتصاد، بطرزی حیاتی به درآمدهای نفت وابسته است. دولت نیاز به امنیت داخلی و دفاع در برابر نیروهای خارجی دارد، که در حال حاضر این نیازها بلحاظ هزینه‌های بالای تکنولوژی و مجموع هزینه‌های مورد نیاز برای نگهداری تاسیسات نظامی، بینهایت گران است. دولت برای تأمین رفاه شهروندان خویش مسئولیت‌هایی دارد و این مسئولیت‌ها در يك

اجازه بدهید سخن را با ذکر یادآوری‌هایی کلی و برخی اشارات به تاریخ گذشته که بر ماهیت مسائل پراهمیت جاری سایه انداخته است، آغاز کنم. بدون شك، هر فرد با این مطلب موافق است که سیاست نقش مهمی در امور نفتی ایفا می‌کند. با این وجود من معتقدم که اختلاف عقیده‌های عمده بین محققین این موضوع، احتمالاً هنگامی بروز می‌کند که تلاشهایی برای تشریح این نقش از جنبه‌های مختلف آن، برای تجزیه و تحلیل ماهیت و آثار آن، و برای برآورد اهمیت دقیق آن صورت گیرد. قبول يك تعمیم کلی ساده است و البته مشکل‌تر، توافق در زمانی است که از این پیش فرض کلی که «نفت و سیاست غالباً با یکدیگر در آمیخته‌اند» به سمت مطالعه مسائل خاص حرکت کنیم. مطمئناً امروزه افرادی در این باره بحث می‌کنند که بیوند بین نفت و سیاست، چندان موضوعیت ندارد. به عقیده آنان عامل سیاسی در نفت بیشتر توسط اوپک که اقدامات آن در گذشته، از عمل آزادانه نیروهای اقتصاد [بازار] جلوگیری می‌نمود (انظوری که آنان می‌گویند) تجلی یافته است. بحث‌های آنان بدین ترتیب دنبال می‌شود: اوپک دیگر آنچنان که قبلاً بصورت «نیروی کنترل کننده» بود، نیست. در هر نقطه جهان، در نیویورک، لندن، تردام، مدیریت، خلیج فارس، سنگاپور، بازارهایی شکوفا شده است که نیروهای اقتصاد را قادر ساخته تا قیمت نفت را تعیین کنند. حد منطقی و نهانی تر آنان این نکته را مطرح می‌کند که «مرگ اوپک، مرگ سیاست در امور نفتی است». با این حال می‌توان پذیرفت فقط اندسته از افراد وابسته به ایدئولوژی بازار که دارای باورهای تندوتیزند تا این حد فرا خواهند رفت.

امروزه ارتباط بین نفت و سیاست موضوعی بی‌مناسبت نیست. و همان‌امی که نفت، نفت است، این ارتباط، صرفنظر از حوادث آینده اوپک، ادامه خواهد داشت. یادآوری این نکته مفید است که اولاً اوپک به ایفای نقش خود ادامه میدهد، ثانیاً حتی اگر اوپک کلاً نقش خود را از دست بدهد، دیر یا زود «نیروی کنترل کننده» دیگری ظهور خواهد کرد، و ثالثاً ابعاد سیاسی نفت به هیچ وجه به نقش اوپک یا هر گروه یا سازمان دیگری که مقررات بازار نفت را وضع می‌کند، محدود نمی‌شود.

این سه نکته را بترتیب مورد ملاحظه قرار می‌دهیم:

۱) اگر امروز اوپک نقشی ایفا نمی‌کرد، چگونه می‌شد علاقه قابل توجهی را که بازار نفت هنگام گردهمایی‌های اوپک و قبل از آن، نشان می‌دهد تشریح کرد: عطش سیری ناپذیر سوداگران و دیگر فعالان صنعت نفت را برای شنیدن اخبار اوپک، که کار سرویس‌های خبری، روزنامه‌نگاران و مفسران را سکه می‌کند چگونه توضیح می‌دادیم. چگونه می‌توانستیم علاقه و تکرانی بازار را در مورد سهمیه‌ها، نحوه اجرای سیاستهای تولید و نظرات هریک از کشورهای عضو اوپک در مورد قیمت نفت تعبیر کنیم؟ اگر در حال حاضر، بهای نفت توسط نیروهای اقتصاد که از طریق بازارها عمل می‌کنند تعیین می‌شد، این بازارها می‌بایست بجای آنکه وقت خود را صرف زیر نظر داشتن اوپک کنند، به خود بازار معطوف کنند.

۲) بخاطر این بحث، بیابید و فرض کنیم که اوپک از نقش خود صرفنظر کند. مطالعات من در تاریخ نفت اینست که همواره يك «نیروی کنترل کننده» در صدد تفوق برد دیگری است. در ایالات متحده آمریکا، در زمانی که رقابت بدون نظم، ذخایر نفتی را تهدید به از بین رفتن سریع می‌کرد و موجب بی‌ثباتی قیمت می‌شد، کمیسیون راه آهن تگزاس نقش «نیروی کنترل کننده» را بعهده گرفت. این نقش تا قبل از اینکه قانون ضد تراست در آمریکا اثر ملغی سازد، به مدت دو دهه به عهده انحصار استاندارد اوپل بود.

در بازار جهانی، اوپک در دهه ۱۹۷۰ جانشین به اصطلاح «کارتل شرکتهای نفتی» شد که تا آن وقت دوبار پدید آمده بودند: نخست در نتیجه موافقت نامه Achnacarry، و بار دوم بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم از طریق اجرای يك سیستم پروژه‌های مشترك در مناطق نفت خیز جدید خاورمیانه. بنابراین می‌توان براساس شواهد تاریخی پیش بینی نمود که اگر اوپک نقش خود را از دست

اقتصاد نفتی عظیم تر از دیگر جاهاست زیرا درآمد نفت در اولین وهله توسط دولت دریافت می شود. بنابراین، دولت تعهد سنگینی برای توزیع مجدد بخشی از بول ها بین جمعیت خود دارد. این تعهدات در يك اقتصاد نفتی سنگین است زیرا عادت به رفع این نیازها بطور چشمگیری در دهه ۱۹۷۰ یعنی زمانی که ثروتهای نفتی کشورهای صادر کننده بطور ناگهانی افزایش یافت ریشه دارد. بخاطر این عوامل متعدد، موضوع درآمدهای نفت برای کشورهای تولید کننده، فقط يك موضوع اقتصادی نیست. این امر، در امور سیاسی داخلی يك موضوع با اهمیت است، بویژه هنگامی که درآمدها با افت شدید مواجه می شوند.

در بسیاری از کشورهای صادر کننده نفت، از اوایل یا اواسط دهه هشتاد، مباحثات داخلی در مورد درآمدهای نفت رویداده است. گاهی این مباحثات عمومی است و نظر عمومی بخش های متوسط و بزرگی را در برمیگیرد. در موارد دیگر این مباحثات، به محافل کوچکتری محدود می شود. در شرایط افت درآمدها، بحث ها این سوال را مطرح میکنند: چگونه می توانیم، بعنوان يك کشور درآمدهای نفتی خود را افزایش دهیم؟ در اغلب موارد جوابی که داده می شود اینست که تنها با تولید و فروش بیشتر می توانیم درآمد را افزایش دهیم. هر کشوری با توجه به وضعیت خود درمی یابد که برای بالا بردن قیمت جهانی نفت نمی تواند بخودی خود کار زیادی صورت دهد. در اینصورت، هر کس به این نتیجه می رسد که تنها راه برای افزایش درآمد، افزایش حجم تولید است. ولی، ظرفیت ها براساس توافق های اوپک در مورد سهمیه های تولید محدود شده است. از اینرو، صرف نظر از تصمیمات برنامه های تولید اوپک، فشارهای سیاسی داخلی در مورد سیاست نفتی به منظور بحد اکثر رساندن حجم صادرات، در صورتیکه با توجه به امکانات تکنیکی و بازرگانی مقدور باشد، بر مسئولین وجود دارد. در برخی از کشورها، بحث ها از این فراتر رفته و ارزش عضویت در اوپک مورد سوال قرار می گیرد.

اشکال این وضعیت اینست که درآمدها بسادگی تابعی از حجم تولید نیست بلکه تابعی از حجم تولید و قیمت است. هنگامی که يك کشور تولید کننده چنین دلیل می آورد: «بگذارید برای کسب درآمد بیشتر، بیشتر تولید کنیم»، در نهایت درآمد کمتر و کمتری دریافت خواهد کرد. این يك حقیقت ساده است. هر کس که تحولات نفتی را در دهه ۱۹۸۰ شاهد بوده است، می داند که درآمدهای از دست رفته بخاطر سقوط شدید قیمت، قابل جبران نیست. ما شاهد سقوط قیمت از حدود ۴۰ دلار در سال ۱۹۸۱ به کمتر از ۱۰ دلار در سال ۱۹۸۶ بودیم ولی تاثیر مثبت آن بر تقاضا بقدری اندک بود که بالغ بر صدها میلیارد دلار، به درآمدهای تولید کنندگان نفتی، در داخل و خارج از اوپک، ضربه وارد کرد. اهداف درآمدی يك کشور صادر کننده نفت - خواه این کشور عضو اوپک باشد یا نباشد - نمی تواند با توجه به سیاست بحد اکثر رساندن سهم آن کشور در بازار عملی شود زیرا چنین سیاستی کاهش قیمت به همراه دارد. این اهداف تنها از طریق يك سیاست هماهنگ در زمینه تولید و قیمت قابل دستیابی است. آنها که حقیقتا به درآمدهای نفت وابسته اند، باید تلاش بهتری بکار برند و بجای خودداری از اجرای توافقات و کناره گیری و یا عدم همکاری با سازمان توجه خود را به بهبود سیاست های اوپک و بکار بستن موثر آن توسط همه معطوف دارند.

هریک از وزرای نفت اوپک اغلب مجبور است يك عمل موازنه متشکل را انجام دهد. او باید تشکیلات سیاسی داخلی را متقاعد نموده و در همان زمان با دیگر اعضای اوپک برای دستیابی به نتایج مطلوب برای کشور خود و سازمان همکاری کند. او ممکن است گاهی مورد اتهام قرار گیرد که منافع اوپک را بر منافع کشورش ترجیح داده و مقامات هم پایه وی در اوپک نیز از عدم رعایت توافقات توسط وی انتقاد نمایند. بحث درباره سیاستهای نفتی در شرایط نامساعد، به مقامات نفتی کمکی نمی کند. در اینجا يك مشکل عمومی وجود دارد. این امر تا اندازه ای با ویژگی نامتعادل کشور صاحب نفت مطابقت دارد. همانطور که قبلا یاد آوری شد، در يك کشور صادر کننده نفت، هر کس بطور حیاتی با مسئله نفت در ارتباط است. با اینحال بصورتی متناقض، صنعت نفت يك بخش کوچک از نیروی کار را در اشتغال دارد. عدم تعادل بدین صورتست که اگرچه همه افراد ضرورتا با نفت پیوند دارند، تعداد خیلی کمی مستقیما در این بخش بکار گرفته شده اند. مهم تر آنکه، حتی با وجود تاریخ نسبتا طولانی صنعت نفت، متاسفانه تعداد بسیار اندکی نیروهای متخصص امور نفتی در کشورهای ما هستند. در نتیجه، بحث پیرامون نفت در کشورهای صادر کننده، همواره آنطور که انتظار می رود از روی اطلاع باشد، نیست. نبود آگاهی کافی، موجب اغتشاش می شود. این مسئله، بخاطر عدم آگاهی و ظهور عقاید و نظریات گمراه کننده درباره مسائل نفتی نیز، ایجاد می شود. درباره تولید، تقاضا و تغییرات موجودی اطلاعاتی وجود ندارد که مساله را روشن در مقابل افراد قرار دهد. نظریاتی وجود دارد که در حمایت از کاهش

قیمت به منظور تحریک تقاضا، بروز می یابد. این نظریه شدیداً گمراه کننده است. زیرا تقاضای جهانی برای نفت، همچنانکه تجربه سال ۱۹۸۶ نشان می دهد، در پاسخ به کاهش قیمت، بطور ناگهانی به سطح بالایی ترقی نخواهد کرد. تاثیر فوری کاهش قیمت بر تقاضا، همواره اندک است. سیاست مبتنی بر وارد کردن فشار بر قیمت نفت به سمت سطوح پایین بخاطر افزایش در حجم تولید و افزایش متقابل درآمدها، تنها منجر به سقوط درآمدها می شود. يك چنین سیاستی تنها مصیبت های سیاسی و اقتصادی بیار می آورد و هنگامی که مراجع متعدد اجرایی دلایل و تحلیل هایی ارائه می دهد که اساساً نادرست هستند، آدمی در مورد اوضاع جاری حیران می شود.

نهایتاً، يك مثلث سیاسی در کشورهای صادر کننده نفت وجود دارد که از وزیر دارایی، وزیر نفت و شرکت ملی نفت تشکیل شده است. درك و برداشت این سه وجه هرگز یکسان نیست. وزیر دارایی بدنال کسب درآمد است. شرکت ملی نفت بجای مساله قیمت، سرمایه گذاری و توسعه در بازار داخلی و خارجی به حجم تولید بازار، و سود علاقمند است. وزیر نفت می باید این دو هدف را که می تواند در بسیاری موارد خود متناقض یکدیگر بوده و نیز بین آنها و اهداف و تعهدات بین المللی نیز تناقض موجود باشد، با یکدیگر وفق دهد.

در چنین موقعیتی، بحث های سیاسی داخلی درباره نفت در يك کشور صادر کننده، وظیفه مسئولین را برای حمایت از منافع اقتصادی کشور از طریق همکاری بین المللی با دیگر تولید کنندگان، دشوار می سازد. با اینحال، اصولاً آنها که معتقد به حرکت در چارچوب اوپک هستند و آنها که با آن کاری ندارند، هر دو يك چیز را می خواهند: بدست آوردن درآمدهای بیشتر برای توسعه اقتصادی. این يك هدف بنیادی است و مباحثات نیز اساساً درباره روش های این امر است نه درباره ملاحظات اساسی. نتیجه این تحلیل این است که هیچ کشور صادر کننده ای نمی تواند از عواملی که موجب رشد درآمدها می شود، غفلت ورزد.

درآمدهای کسب شده در کوتاه مدت و میان مدت تنها می تواند توسط قیمت های بالاتر تامین شود، و این امر فقط می تواند از طریق کنترل عرضه صورت گیرد. با وجود این، من از يك سیاست قیمت گذاری بی پروا که تقاضا را فروکش دهد و افزایش تولید نفت غیر اوپک و تمام منابع جاننشینی نفت را تحریک کند، حمایت نمی کنم. در سال ۱۹۸۶، هدف قیمت ۱۸ دلار در هر بشکه - که پایین تر از نصف سطح قیمت سال ۱۹۸۱ (به قیمت اسمی) و احتمالاً يك سوم سطح قیمت سال ۱۹۸۱ (به قیمت واقعی) بود - برای بسیاری در سطحی مناسب و تسلی بخش بود. سطح برابری مجاز با توجه به تورم در سال ۱۹۸۹ می بایست در حدود ۲۱/۵۰ دلار در هر بشکه باشد. امروز، قیمت بازار نفت خام اوپک، ۱۶/۵۰ دلار در هر بشکه است که ۵ دلار و یا تقریباً ۲۵ درصد پایین تر از هدفی بود که ما در اوپک برای خود قرار داده بودیم. فرض کنید که امروز با قیمت ۲۱/۵۰ دلار در هر بشکه، تقاضا برای نفت اوپک از سطح تولید فعلی ۲۱/۵ میلیون بشکه در روز، تقریباً ۱/۵ میلیون بشکه و یا در حدود ۶ الی ۷ درصد پایین تر باشد. مشاهده می کنید که در این وضعیت، تقاضا برای نفت اوپک هنوز بالاتر از سقف تولید فعلی اوپک است (۱۹/۵ میلیون بشکه در روز. ویراستار). ما محاسبه کردیم که این ۵ دلار اختلاف، برابر ۲۱ میلیارد دلار در سال و یا ۲۰ درصد از درآمد جاری اوپک است. این مبلغ بول قابل ملاحظه ای است که تقریباً با کل درآمدهای عربستان سعودی که در حال حاضر حدود ۲۴ میلیارد دلار در سال تخمین زده می شود، برابر است.

### ارتباطات خارجی

به عقیده من، جناح بندی درون اوپک آنگونه که اغلب اقتصاددانان فکر می کنند، بین کشورهای دارای ذخایر فراوان و کشورهای با ذخایر کم نیست. جناح بندی مهم نخست بین کشورهای با ظرفیت مازاد اضافی و کشورهای است که نزدیک به حداکثر ظرفیت تولید می کنند و در درجه دوم بین خود کشورهای با ظرفیت مازاد است. کشورهای بدون ظرفیت مازاد تنها از طریق قیمت می توانند درآمد خود را افزایش دهند. کشورهای با ظرفیت مازاد هم از طریق افزایش حجم تولید و یا قیمت و یا از هر دو طریق می توانند درآمدهای خود را بالا ببرند. ولی تلاش برای افزایش حجم تولید به سطوح بالاتر از تقاضا در قیمت های رایج، تقریباً کاهش قیمت به همراه دارد و ممکن است سیاست مورد نظر را با شکست مواجه کند. من اطمینان دارم که هر یک از مقامات مسئول این نکته را کاملاً درك می کنند. بدین خاطر، این نکته مرا به این فکر می رساند که هنگامی که يك کشور صادر کننده در برخی از شرایط اقتصادی از قیمت های پایین حمایت می کند، این مطلب واقعا منطبق با ویژگیهای نظری بحث های اقتصادی نیست. این امر به عنوان يك ابزار چانه زنی در مذاکرات با دیگران درباره سهم وی در بازار بکار می رود. در واقع هیچکس خواستار قیمت های

پایین نیست، ولی هر کشور با ظرفیت مازاد سهم بیشتری از بازار را طلب می کند و این تنها به زیان دیگران است.

بنابراین، موضوع درباره توزیع درآمد بین کشورهای است. و نظیر همه موضوعات توزیع درآمد، بین کارگران و سرمایه داران، شمال و جنوب و غیره، یک مسئله ویژه و نیز یک مسئله سیاسی است.

یک نتیجه از این تجزیه و تحلیل اینست که امروز تنها جناح بندی عمده درون اوپک، بین کشورهای با ظرفیت مازاد است. کشورهای که امروزه با حداکثر ظرفیت تولید می کنند، در این بازی نیستند زیرا آنها نمی توانند در کوتاه مدت سهم خود را افزایش دهند. آنها تا یک یا دو سال پیش، هنگامی که تقاضا برای نفت اوپک در حال کاهش بود و برای حفظ قیمت ها، همه به تولید پائین تر از ظرفیت فرا خوانده شدند، گرفتار این موضوع بودند. اکنون تقاضا برای نفت اوپک در حال افزایش است و انتظار می رود برای مدتی افزایش ادامه یابد. وضعیت اساساً تغییر یافته است و این چندان واقع بینانه نیست که انتظار داشته باشیم که کشورهای صادر کننده کوچک حجم تولید خود را کاهش دهند، در صورتیکه تولید کنندگان بزرگ قادر به افزایش تولید حتی فراتر از ظرفیت خود هستند. بدین ترتیب، در حال حاضر موضوع به چند کشور خلیج فارس و تعدادی دیگر چون ونزوئلا و لیبی محدود شده است. چهار یا پنج ماه پیش من ممکن بود نیجریه را به این لیست اضافه کنم اما میدانم که این کشور اخیراً تولید خود را تا حداکثر ظرفیت افزایش داده است. موضوع اینست که چگونه افزایش نه چندان زیاد تقاضای جهانی برای نفت را بین شش کشور یا بیشتر تخصیص دهیم. در اینصورت، موضوع یک جزء مهم از امور سیاسی خاورمیانه و مسائل سیاسی منطقه ای است. البته این مطلب ابعاد سیاسی گسترده تری دارد که از یکطرف به دیگر تولید کنندگان و از طرف دیگر به کشورهای عمده مصرف کننده، ایالات متحده آمریکا و قدرت های دیگر در سازمان همکاری و توسعه اقتصادی مربوط می شود. اجازه بدهید این قضایا را روشن کرده و برخی آثار مهم آنرا مطرح نمایم.

من قصد ندارم وارد یک تجزیه و تحلیل سیاسی پیچیده و جامع در مورد خاورمیانه شوم که به اندازه یک سمینار دو هفته ای ما را درگیر می کند. من فقط می خواهم توجه شما را به دو عامل سیاسی منطقه ای جلب کنم که با موضوع این ارتباط را دارد که چگونه تولید نفت را بین کشورهای خلیج تخصیص دهیم.

## سیاستهای منطقه ای

نخست سیاست های منطقه ای که بخاطر مشکلات ایجاد شده بر اثر جنگ طولانی و ویرانگر ایران و عراق، خاورمیانه را در بر گرفته است. خوشبختانه، در حال حاضر عملیات جنگی قطع شده لیکن صلح نهایی هنوز برقرار نشده است. جنگ زخم هایی در کل منطقه برجای گذاشته است که بهبود آن طول خواهد کشید و به همین خاطر مشکلاتی بر سر راه هرگونه مذاکرات در آینده قرار دارد که تخصیص سهمیه هایی به ایران و عراق نیز از آن جمله است. در حال حاضر بر اصل برابری توافق بعمل آمده است لیکن تمام اصول در بازی نفت تابع شرایط متغیر است.

در درجه دوم، کشورهای عرب حوزه خلیج بطور سنتی سیاست نفتی خود را از مسایل سیاسی، بجز در شرایط وقوع بحران های جدی، جدا کرده اند. کشورهای عرب حوزه خلیج منافع دو جانبه مهمی دارند که حیاتی ترین آنها امنیت فردی و جمعی آنان است. آنها پیوندهایی دارند که در سطوح مختلف سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مالی آنها را به یکدیگر ربط می دهد. نظیر هر کشور دیگری، هریک از آنان حافظ حاکمیت خویش است و به همین دلیل مجبورند در یک جبهه وسیع با یکدیگر همکاری نزدیک داشته باشند. هنگامی که دولت ها تا این حد به یکدیگر نزدیکند و باید در مورد مسایل سیاسی مهمی توافق داشته باشند، راحت تر آن است که با مسایل سیاسی بار خود را سنگین نکنند.

از جنبه بین المللی مسئله تخصیص نفت، بگذارید یادآوری کنم که اولاً کشورهای خلیج نمی توانند این مسئله را جدای از اوپک یا در واقع جدای از کل کشورهای تولید کننده نفت حل کنند. ثانیاً کشورهای خلیج یا اوپک در یک خلاء سیاسی بین المللی عمل نمی کنند. هر سیاست تولید که آنان ممکن است انتخاب کنند، هر روش تخصیص محصول بین خودشان، تأثیراتی بر قیمت نفت دارد و هرگونه اعمال قدرت برای کنترل قیمت، عکس العمل های سیاسی کشورهای عضو سازمان همکاری و توسعه اقتصادی را به بار می آورد. من از دست اندرکاران صنعت نفت شنیده ام که می پرسند: چرا عربستان سعودی، کویت و امارات متحده عربی مشکلات سهمیه را بین خود حل نمی کنند؟ آنها رو بهمرفته متحد هستند و همگی اعضای شورای همکاری خلیج فارس هستند.

این نظر که بسیار ساده لوحانه می نماید، تا اندازه ای بدلیل سیاستهای منطقه ای است که قبلاً به آن اشاره کردم و بیشتر بدین خاطر که منافع سیاسی در خلیج فارس بصورتی است که نمی توان یک گروه را بعنوان «نیروی کنترل کننده» در نظر گرفت. بدین لحاظ کشورهای خلیج فارس بواسطه عکس العمل های سیاسی آمریکا خصوصاً، غرب عموماً، بطور جدی تحت فشار قرار می گیرند. اینکه کارتل ها بصورت یک غول درصدد هجوم و باج خواهی از هر کسی هستند، عمیقاً در فرهنگ سیاسی آمریکا ریشه دار است. و همواره این مردم خواهند بود که بخاطر انگیزه های سیاسی، این تهدیدات را، هر زمان که درصدد برآیند، بیاد خواهند داد.

## عرصه بیطرف

نتیجه این بحث آن است که تنظیم سیاست بین المللی نفت از طریق برقرار کردن گفتگو و یافتن راه حل در یک عرصه تا حد ممکن وسیعتر و از نظر سیاسی بیطرف تر، اگر حیاتی نباشد حداقل مناسبتر از مذاکرات یک گروه از کشورهای خلیج فارس است. اوپک از این نظر خدمت کرده و مانند همیشه خدمت می کند. بر این اساس حتی این مساله مطرح است که حیثه عضویت در اوپک از تعداد فعلی اعضای مؤسس گسترده تر شود.

بین دو گروه فرعی تولید کنندگان، علائق دو جانبه ای وجود دارد: کشورهای خلیج فارس که ظرفیت مازاد داشته و بنابراین، در نهایت نیروی کنترل کننده اند؛ و کلیه تولید کنندگان دیگر که تأثیری بر بازارهایی که در معرض عرضه کنندگان اضافی است، ندارند. علائق بسیار حیاتی تولید کنندگان دیگر، در کشورهای خلیج فارس است که به نیابت از تمامی تولید کنندگان، بازار نفت را کنترل می کنند. زیرا در صورتیکه آنها در انجام این امر کنترل بازار را با شکست مواجه شوند، پیامدهای قیمت و درآمد برای همه تولید کنندگان مصیبت بار است. منافع سیاسی کشورهای خلیج در احتراز از مسئله خطیر انزوای در صحنه جهانی، ایجاب می کند که سیاست نفتی را با مشارکت دیگر تولید کنندگان تعیین نمایند.

در مجموع، پیام من، اگر مجاز باشم که پیامی برسانم، اینست که امروزه منافع سیاسی و به همان اندازه منافع اقتصادی کشورهای صادر کننده نفت، ایجاب می کند در جستجوی قیمت بالاتر از سطح فعلی قیمت بازار، بمیزان ۲۰ الی ۲۵ درصد باشند. این قیمت آنقدر بالا نیست که موجب یک شوک تقاضا شود و یا در آینده تغییر معنی داری در جریان عدم تولید ایجاد کند. البته این تغییرات، می بایست برای همه کشورهای صادر کننده باشد. آنها که در اوپک هستند نظیر دیگران، با درآمدهای اضافی در میان مدت که در جهان سوم هر کسی به آن نیاز دارد، در حال حاضر، اوپک موضوع اساسی سیاست قیمت را کنار گذاشته است. به عقیده من، این عمل از هر دو جنبه اقتصادی و سیاسی غیرعقلانه است.

منافع کشورهای صادر کننده نفت یا کل منافع اوپک مغایرت ندارد. مطرح کردن مسئله بصورت این جمله: «منافع ملی مادر تقابل با منافع اوپک» - همچنانکه افکار عمومی و دیگر مقامات غیر مطلع در کشورهای صادر کننده نفت اغلب به آن دست می زنند - صحیح نیست. این شیوه نگرستن به قضایا، اگرچه اشتباه آمیز است، با اینحال بصورت یک حقیقت مهم در سیاست داخلی بسیاری از کشورهای صادر کننده نفت باقی می ماند. این امر سیاست گذاران نفتی را در تنگنا قرار می دهد. بدون شک اطلاعات بهتر و بحث های بازتر در باره نفت در کشورهای تولید کننده، به ایجاد یک فضای سالم تر کمک می کند.

در نهایت، من معتقدم که همکاری بین صادر کنندگان، شامل کشورهای عضو اوپک و تولید کنندگان اصلی غیر اوپک، می بایست برخلاف نظریات تعصب آمیز کسانی که می خواهند اوپک را به حوزه خلیج فارس محدود کنند گسترده تر شود. در یک چارچوب بین المللی وسیع تر است که یک «نیروی کنترل کننده» بالقوه مستقر در خلیج فارس می تواند بطور دقیق و مؤثر و در جهت منافع همه وارد عمل شود. کسانی که درصدد فشار آوردن بر یک کشور - نظیر آنچه که در اواسط دهه هشتاد در مورد عربستان سعودی رخ داد - یا یک گروه از کشورها هستند که به تنهایی مسئولیت وضع مقررات بازار نفت را بعهده بگیرند، در واقع غیرمنطقی و برخلاف منافع خویش عمل می کنند.

## ● مشخصات ماخذ اصلی:

Ali M. Jaidah, *The political factor in the oil trade*, OPEC Bulletin, vol 20, No 9, oct 1989

نویسنده دبیرکل اوپک بین سالهای ۱۹۷۷ تا ۱۹۷۸ و مدیرعامل سابق شرکت نفت قطر بوده است. این مقاله از متن سخنرانی وی در یازدهمین سمینار انرژی اکسفورد گرفته شده که در سپتامبر ۱۹۸۹ در دانشگاه اکسفورد برگزار گردیده است.